

دورنمائی دیگر

شاه به هنگام بازگشت به تهران با خود می اندیشید هرگز دوباره نباید چنین شود. هرگز دوباره نباید او مانند روزهایی که در رم بود بیچاره و درمانده شود. هرگز دوباره نباید آن گونه که بازیچهٔ مصدق شد بازیچهٔ فردی دیگر شود. هرگز دوباره نباید پند پدرش را از یاد ببرد: هر کسی که ارزش آن را داشته باشد که در کار توانفرسای تعیین سرنوشت یک ملت از او کمک بگیری، اگر فرصت پیدا کند می خواهد جای تو را بگیرد. دیگر نباید اجازه دهد افراد به آن مرتبهٔ بلندی برسند که چشم به جایگاه او بدوزند، یا سر رشته کارها چنان از دستش بیرون رود که در موقعیتی خطرناک قرار گیرد. از این پس باید گوش به زنگ و هشیار باشد. باید فارغ از نخبگان میانجی مستقیماً با مردم در تماس باشد با همان مردان و زنانی که قیام کردند تا او را به تاج و تختش باز گردانند و بار دیگر برای کمک به او در راهی که باید بروی قیام می کنند. در برابر او نیز خواهد کوشید تا زندگی آنها بهتر و مرفه تر شود. اکنون که او زمام امور را در دست گرفته وضع کشور بهتر می شود. ارتش وی بهترین نیروی جنگندهٔ خاورمیانه خواهد شد. او قول و قرارهایی تازه با ایرانیان می گذارد. ایران راهش را از نو می آغازد.

این اندیشه ها به خیال می مانست؛ بیشتر به مسیرها و احتمالات اشاره داشت تا به برنامه یا حتی اراده ای خاص. همه چیز چنان به سرعت رخ داده بود که او

هنوز فرصت نیافته بود و رای رؤیاهای آشفته به چیزی بیندیشد. تا همین جا هم او و نخست وزیرش در مورد مصدق اختلاف نظرهایی داشتند. زاهدی، پس از مشورت با شاه، اعلام کرده بود که مصدق به این دلیل که از نظر قانونی و بنا بر قانون اساسی از اختیارات خود تخطی کرده است، محاکمه می‌شود. البته توصیه شخصی وی به شاه این بود که او را عفو و مسئله را تمام شده تلقی کند. شاه آن قدر آزرده شده بود که قانع کردنش دشوار می‌نمود. مصدق نه تنها به شخص او خیانت کرده بود، که در این مورد شاه مایل بود او را عفو کند، بلکه به قانون اساسی و نظام حکومتی خیانت کرده بود، و برای این کار باید محاکمه می‌شد. شاه گفت به هر حال اگر عفوی در میان باشد باید پس از محاکمه صورت گیرد و نه پیش از آن.^۱ ملاحظات دیگری هم در کار بود. خشم کسانی را که در مقابل آن پیرمرد از خود ایستادگی نشان داده، با او جنگیده و دار و ندار خود را در راه پشتیبانی از شاه و کشورشان به خطر انداخته بودند، چگونه می‌شد فرو نشانند؟ شاه به سرلشکر عبدالله هدایت، وزیر جنگ، دستور داد از نخست وزیر پرسد قصد دارد چه کند و به او اطلاع دهد که شاه خواستار محاکمه‌ای فوری است. زاهدی دو دل بود. او از محمد سجادی، یکی از سیاستمداران باسابقه که بارها وزیر شده بود، و همچنین از علی هیئت، که وزیر داگستری، حقوقدان و قاضی و در زمینه سیاست زیرک و هوشیار بود، خواست همراه با پسرش اردشیر با شاه دیدار کنند و در مورد مناسب‌ترین اقدام با وی به توافق برسند. آنها از شاه پرسیدند اگر مصدق محاکمه و محکوم شود چه اتفاقی می‌افتد. شاه در پاسخ گفت: "من از اختیارات خود استفاده و او را عفو می‌کنم."^۲ هر سه نفر با شاه به توافق رسیدند و گفتگوی خود را با نخست وزیر در میان گذاشتند. زاهدی به

۱. مصاحبه با اردشیر زاهدی، مونتر، ژوئیه ۲۰۰۱، نوار ۳ روی ۱.

۲. همان.

دور نمائی دیگر ۳۴۷

آنها گفت که البته از فرمان شاه اطاعت می‌کند. اما به هر حال مطمئن نبود که این بهترین تصمیمی است که آنها می‌توانند بگیرند. او گفت: "اگر شاه قصد دارد به هر حال او را عفو کند، چرا همین حالا این کار را نمی‌کند و همه را از تنشی که بی‌تردید در نتیجه محاکمه پیش می‌آید خلاص نمی‌کند؟"^۳

لوی هندرسن، به هنگام دیدار با شاه در روز اول شهریور، روز پس از بازگشت شاه به تهران، دریافت که او از خودباوری بیشتری برخوردار است. هندرسن نمی‌دانست که آیا دلیل این تغییر پی بردن شاه به این نکته بود که مردم کشورش بیش از آن چه وی پیش از این گمان می‌کرد هوادار او هستند؟ آیا این احساس برای همیشه در او می‌ماند یا از میان می‌رفت؟ هندرسن پیام آیزنهاور را به شاه رساند که در آن رئیس‌جمهور به او به خاطر شهادت اخلاقی و به خاطر اقداماتی که به حفظ استقلال کشورش کمک و توسعه آن کشور را در آینده تضمین می‌کرد، شادباش می‌گفت. این پیام آشکارا بر شاه تأثیر گذاشت. او از رئیس‌جمهور و مردم امریکا به خاطر دوستی‌شان قدردانی کرد. شاه گفت معجزه‌ای که رخ داده بود ناشی از میهن‌پرستی ایرانیان، دوستی غرب، و کرامت پروردگار بود. اگر خواست خدا نبود ایران نجات نمی‌یافت.^۴ اما شاه از هیئت دولت جدید راضی نبود. آنها همان چهره‌های سیاسی بودند که مردم سال‌ها آنها را می‌شناختند؛ او می‌خواست افرادی تازه و جوان‌تر وارد صحنه شوند. او نمی‌دانست که آیا مقامات امریکا دخالتی در ترکیب هیئت دولت داشته‌اند یا نه. آیا آن گونه که شنیده بود علی‌امینی را آنها پیشنهاد کرده بودند؟ هندرسن پاسخ

۳. همان.

^۴Henderson to Washington, No. 466, 23 August 1953, Department of Stat, *Foreign Relations of the United States 1952-1954, Volume X: Iran, 1952-1954* (Washington, DC: Government Printing Office, 1989).

داد البته که چنین نیست. شاه زاهدی را تشویق کرد که ابوالحسن ابتهاج را وارد هیئت دولت خود کند، او به هندرسن گفت که ابتهاج قابل اعتمادتر از امینی است - ولی زاهدی دو دل به نظر می‌رسید. شاه همچنین به هندرسن گفت که اطمینان دارد مقامات امریکایی تلاشی در جهت دخالت در گزینش وزرای ایرانی نمی‌کنند و بی‌تردید هیچ‌کس، خواه ایرانی و خواه خارجی، اجازه ندارد در مناسبات او با ارتش دخالت کند. هندرسن پرسید آیا او از وضع کار زاهدی ناراضی است؟ شاه در پاسخ گفت که از کار او رضایت و به وی اعتماد کامل دارد. اما به هر حال در مورد این دولت جدید کار از کار گذشته بود؛ در مورد ترکیب آن با وی مشورت نکرده بودند.^۵ شاه، آشکارا، می‌خواست نشان دهد که بر اوضاع مسلط است، ولی هنوز قالب یا سبک متناسب با اقتدار جدید خود را پیدا نکرده بود.

شاه و زاهدی به توافق رسیده بودند که باید دربارهٔ امور مالی و امنیتی و همچنین امور مربوط به نفت و توسعه اقدامی فوری کنند ولی این اقدام فوری شامل ارتش نمی‌شد. حتی پیش از سقوط مصدق، شاه پافشاری کرده بود که حتی اگر مصدق بر سر قدرت باقی بماند ایالات متحده باید از نظر مالی به دولت ایران کمک کند تا ایران به دامان کمونیسم نیفتد. شاه پس از بازگشت از رم به سفیر امریکا گفت که کمک مالی فوری برای موفقیت نخست وزیر جدید ضروری است. زاهدی در روز ۴ شهریور در نامه‌ای به آیزنهاور از کمک دولت و ملت امریکا به ایران، به ویژه در قالب اصل ۴، قدردانی کرد. اما ایران نیاز به این داشت که به طور جدی به مسائل فوری اقتصادی پردازد. ایرانیان آمادگی آغاز توسعه را داشتند ولی اگر کمک فنی، مالی و اقتصادی امریکا را دریافت

۵. همان.

دور نمائی دیگر ۳۴۹

نمی‌کردند، این کار به آهستگی صورت می‌گرفت و طولانی می‌شد. زاهدی نوشت اکنون ایران مایل به ترمیم مناسبات خارجی خود بر اساس احترام متقابل و رعایت مقررات و رفتار پذیرفته شده بین‌المللی است.^۶ پاسخ آیزنهاور کوتاه و دوستانه بود. او خشنود بود از اینکه قدر مساعدت امریکا در گذشته را می‌داند و اینکه ایران اکنون در نظر دارد مناسباتی دوستانه با کشورهای دیگر برقرار کند. او فوریت نیاز ایران به کمک را درک می‌کرد و از این رو از هارولد استاسن، مدیر کمک‌های خارجی، خواسته است متخصصی را به ایران و نزد آقای هندرسن، سفیر امریکا، اعزام دارد تا با وی در مورد نیازهای فوری ایران مشورت کند.^۷

آیزنهاور به قولش عمل کرد. در روز ۱۴ شهریور، رئیس جمهور اعلام کرد که ۴۵ میلیون دلار برای کمک اقتصادی فوری به ایران آماده شده است. این وجه افزون بر ۲۳/۴ میلیون دلار کمک فنی مستمر بود که به تازگی برای اصل ۴ تصویب شده بود.^۸ دو روز بعد ویلیام وارن، رئیس اصل ۴، در نامه‌ای به علی امینی، وزیر دارایی، مشخص کرد این وجه چگونه باید تحویل شود و مورد استفاده قرار گیرد. همان روز امینی با این شرایط موافقت کرد و به وارن اجازه داد نخستین بخش از این کمک را به دولت ایران تسلیم کند. وارن در کتابش نوشت "صبح روز بعد اول وقت به دفتر دکتر امینی رفتم. چون نیازهای ماه نخست را ارزیابی کرده بودیم چک خزانه‌داری ایالات متحده را به مبلغ ۵/۴۰۰/۰۰۰ دلار تسلیم وی کردم. او این چک را به بانک ملی، بانک دولتی ایران، برد و فوری ۵۰۸/۰۰۰/۰۰۰ ریال به حساب آن وزارتخانه واریز شد."^۹

۶. کیهان، ۱۲ شهریور ۱۳۳۲.

۷. همان.

8. Quote in William E. Warne, *Mission for Peace: Point 4 in Iran*, Bethesda, MD. IBEX Publishers, 1999 (Bobbs-Merrill), p. 259.

۹. همان.

احتمال دارد به جای این که خود وارن به دفتر امینی برود چک را مشاور حقوقی سازمان وی برای دولت برده باشد.^{۱۱} این چک باعث شایعات و کنایه‌های بسیار شد. مخالفان شاه اظهار داشتند که این رشوه‌ای به زاهدی بوده است. این حرف البته بی‌پایه بود زیرا این چک از خزانه‌داری ایالات متحده در وجه خزانه‌داری ایران و برای وزارت دارایی کشیده شده و به حساب آن وزارتخانه در بانک ملی واریز شده بود.

زاهدی و هندرسن مناسباتی حسنه داشتند. پس از جلسه‌ای در روز ۵ شهریور، زاهدی به نظر هندرسن از نظر جسمی قوی و از نظر ذهنی با هوش آمد و تشخیص داد که او به راحتی از عهده سر و سامان دادن به وضعیت سیاسی و اقتصادی آشفته ایران بر می‌آید.^{۱۱} در روز ۹ شهریور، آنها در مورد مناسبات ایران با اتحاد شوروی گفتگو کردند. مقامات شوروی از رویدادهای ایران خوشنود نبودند و می‌خواستند بدانند چه انتظاراتی می‌توانند از دولت جدید ایران داشته باشند. زاهدی پاسخ داده بود که ایران خواستار مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی است مشروط به اینکه: (۱) اتحاد شوروی از مداخله در امور داخلی ایران، از جمله حمایت روانی و مادی از حزب توده و دیگر سازمان‌های برانداز، خودداری کند؛ (۲) اتحاد شوروی ایران را کشوری هم‌تراز تلقی کند و دست از تهدید این کشور بکشد؛ و (۳) مناسبات دو کشور بر اساس منافع دوجانبه باشد. زاهدی گفت مصدق و رزم‌آرا در مناسبات خود با شوروی حالتی متظاهرانه داشتند و هر مذاکره بی‌ارزش با آن کشور را بسیار مهم جلوه می‌دادند. از این پس ایران

۱۰. فرهاد کاظمی، خاطرات ناتمام، دکتر پرویز کاظمی، ۱۹۹۵، ص. ۱۵۷.

11. Henderson to State Department, No. 357, 27 August 1953, *Foreign Relations of United States 1952-1954*, Volume X: Iran, 1952-1954 (Washington, DC: Government Printing Office, 1989).

دور نمائی دیگر ۳۵۱

مناسباتی سنجیده با همسایه بزرگ شمالی خود خواهد داشت. این مناسبات بیشتر جنبه تجاری دارند. ایران هر گونه کالای غیر نظامی را که بتواند به شوری می‌فروشد و هر کالایی را که آنها بتوانند با بهایی ارزان‌تر از کشورهای دیگر در اختیارش قرار دهند از آنها می‌خرد.^{۱۲}

در این زمان هندرسن به یکی از هواخواهان زاهدی بدل شده بود و در برابر شاه از او دفاع می‌کرد. شایع بود که شاه و زاهدی در مورد نقش‌های خود نسبت به ارتش با یکدیگر هم عقیده نبودند. هندرسن این موضوع را با شاه در میان گذاشت، و شاه به وی گفت اگر نخست وزیر تشخیص دهد که باید کاری به کار ارتش نداشته باشد، دیگر مسئله‌ای پیش نمی‌آید. شاه درک می‌کرد که برای زاهدی، که فردی ارتشی بود، دشوار است بپذیرد که اکنون مقامی غیرنظامی است. از نظر او ایرادی نداشت که تصمیمات خود درباره ارتش را با وی در میان بگذارد ولی حاضر نبود با اجازه دادن به نخست وزیر به دخالت آشکار در امور ارتش، این کار را به صورت رسمی معهود درآورد. شاه با این نظر هندرسن هم موافق نبود که ارتش سازمانی سیاسی است هر چند به پیامدهای سیاسی تصمیمات نظامی آگاه بود. پس قاعده کلی این بود که نخست وزیر را از تصمیمات نظامی خود بی‌گهانند، ولی خود را ملزم به رعایت این قاعده نمی‌دانست. رئیس ستاد ارتش باید از شاه دستور می‌گرفت و نه از نخست وزیر. تماس‌های نخست وزیر در مورد امور نظامی هم باید با میانجیگری وزیر جنگ صورت می‌گرفت که خود او نیز گوش به فرمان شاه بود.^{۱۳}

12. Henderson to State Department, No. 36, 1 September 1953

13. Henderson to State Department, No. 368, 18 September 1953.

شاه با وجود این اختلاف نظرها از زاهدی خوشش می‌آمد و رفتارش با او محبت‌آمیز و آمیخته به احترام بود. شاه با اردشیر، پسر زاهدی، هم احساس نزدیکی و بدون تشریفات با وی رفتار می‌کرد. با گذشت زمان و با وجود خصوصیات اخلاقی و سرزندگی طبیعی اردشیر، میان شاه و او کششی مثبت ایجاد شده بود. اردشیر در حضور شاه برای خود آزادی عمل زیادی قائل بود و شاه هم تقریباً همیشه این وضع را با متانت می‌پذیرفت. این رابطه دلنشین پیش از آن آغاز شد که اردشیر داماد شاه شود و پس از آن هم که اردشیر شهناز، دختر شاه، را طلاق داد، ادامه یافت. یک ماه پس از بازگشت شاه از رم، در یک میهمانی مجلل در رامسر، که خانواده سلطنتی و خانواده زاهدی در آن حضور داشتند، سپهد زاهدی با ملکه ثریا می‌رقصید. اردشیر به شوخی به شاه گفت مراقب پدرش باشد که دارد با همسر او می‌رقصد زیرا او جاذبه خاصی دارد و همه زنان عاشق این پیرمرد می‌شوند. زاهدی، شرمنده شده و با تغییر به پسرش گفته بود دست کم به ظاهر ادب و نزاکت را رعایت کند. اما شاه فقط لبخندی زده بود و آشکارا از لودگی مرد جوان لذت برده بود.^{۱۴}

با این همه، رابطه شاه و نخست وزیر خالی از تنش نبود. سپهد زاهدی مسن‌تر بود و کارش را هم جدی می‌گرفت. تنش‌ها به این دلیل آغاز شد که شاه در این دوره مصمم بود نه تنها در تصمیمات سیاسی بلکه در تصمیمات اجرایی هم دخالت کند. زاهدی متمایل به موضعی بود که پیش از این مصدق و قوام در پیش گرفته بودند و می‌خواست شاه از امور روزانه دولت، نه تنها به دلایل مربوط به قانون اساسی بلکه برای در امان ماندن از رخدادهای سوء سیاسی که بی‌تردید رخ می‌داد و حتماً به خاطر آنها سرزنش می‌شد، فاصله بگیرد. از سوی دیگر

۱۴. مصاحبه با اردشیر زاهدی، پیشین، مونترو، ژوئیه ۲۰۰۱، نوار ۳، روی ۱.

دور نمائی دیگر ۳۵۳

تجربه شاه با قوام و مصدق چیز دیگری به او آموخته بود: یا می بایستی به شدت درگیر باشد یا به کلی کنار گذاشته می شد، همان طور که مصدق او را کنار گذاشت. این شاید مایه اصلی اختلاف بین آن دو بود. با وجود این شاه برای توصیه‌های زاهدی ارزش قائل بود و همچنین به دلیل احترامی که به او می گذاشت نظر مشورتی او را جویا می شد. شاه از نامه‌ای که ابوالقاسم امینی، وزیر دربار، به هنگام اقامت وی در رم به مصدق نوشته بود، عمیقاً رنجیده بود، امینی در آن نامه شاه را "پسره"^{۱۵} نامیده بود. بدیهی بود که وزیر دربار جدیدی باید منصوب می شد و انتخاب وی البته از اختیارات شاه بود. شاه به نظر زاهدی اولویت داد. فهرستی از نام نامزدها شامل سید جلال تهرانی، دکتر علی اکبر سیاسی و حسین علا آماده شده بود اما شاه اصرار داشت برای مشورت آن فهرست را به زاهدی هم نشان دهند. زاهدی، که شاید میل شاه را می دانست، علا را توصیه کرد، که کمی بعد به سمت وزیر دربار منصوب شد.^{۱۶}

مهم تر از اختلافات شخصی بین شاه و نخست وزیر مسائل مملکتی بود که آن دو باید از پس آن بر می آمدند: انگلستان، نفت، انتخابات و محاکمه مصدق و یارانش، که در جریان بود، موقعیت سیاسی پرمخاطره و دشواری را، اگر نه در شهرهای کوچک و روستاها، در تهران و برخی از شهرها ایجاد کرده بودند. وارن، رئیس اصل ۴، روز ۹ مهر خوشبینانه به امریکا گزارش داد: "در ماه شهریور آرامش به ایران بازگشت به گونه‌ای که رؤسای محلی، با برگزاری جلسه‌های منظم خود، توانستند گزارش دهند که اهانت‌های سازمان‌یافته به مردم ما پایان گرفته است. دیگر صدای 'یانکی به خانه‌ات برگرد' را نمی شنویم." وارن در ادامه

۱۵. روزشمار، ۱: ۴۹۱.

۱۶. مصاحبه با اردشیر زاهدی، پیشین، مونتر، ژوئیه ۲۰۰۱، نوار ۳، روی ۱.

نوشت اصل ۴ مستقر شده است و "موقعیتی بی دردسر و دوستانه پیدا کرده است."^{۱۷}

البته تهران آن وضعیت آرام و خوشی را که وارن توصیف می‌کرد، نداشت. ۲۸ مرداد، روز سقوط دولت مصدق، از این نظر عجیب می‌نمود که پس از روزهای بسیار تظاهرات پرشور به هواداری از مصدق و در مخالفت با شاه، آن روز در عمل هیچ کس به دفاع از مصدق برخاست. اما پس از پایان گرفتن شور و هیجان این رخداد، ابر سیاهی از دریغ و حسرت روی این شهر را پوشاند. مصدق دوره‌ای درخشان برای ایران به ارمغان آورده بود. مقاومت در برابر قدرت استعمار ایرانیان را به وجد آورده بود. سقوط او باعث به خود آمدنی ناگوار و بازگشت به ملال دلتنگ‌کننده واقعیت بود. تحمل این وضع به ویژه برای دانشجویان دانشگاه و دانش‌آموزان دبیرستان بسیار دشوار بود. تقریباً همیشه در دانشگاه تهران آشوب و بلوا بود. در آنجا حزب توده، که کانون آن در دانشکده فنی بود، بهتر سازمان یافته و گرداننده اوضاع بود. در دبیرستان‌ها گروه‌بندی‌ها گوناگون بود، ملی‌گرایان ضد توده و سوسیالیست‌های نیروی سوم، که این یک متمایل به نوعی تیتوئیسم بود، بر دیگران برتری داشتند. دولت در سراسر کشور به شدت با حزب توده برخورد کرد و به ویژه در ارتش، گروهی از اعضای آن حزب دستگیر و محاکمه و تنی چند از آنان به خیانت محکوم و تیرباران شدند و به این ترتیب ارتباط فرماندهی و کنترل نظامی و غیرنظامی حزب را قطع و در نهایت توانایی ستیزه یا اقدام منسجم حزب را از میان بردند. جبهه ملی هم از هم پاشید. آن کسانی که پیرو مصدق مانده بودند یا تسلیم شدند یا آنها را پیدا و دستگیر کردند. بسیاری از آنها را پس از اندک مدتی آزاد کردند، شدیدترین

17. Warne, Op. cit., p. 261.

دور نمائی دیگر ۳۵۵

مجازات را برای آن کسانی در نظر گرفتند که علناً خواستار تغییر رژیم شده بودند، به ویژه برای حسین فاطمی، وزیر امور خارجه مصدق.

برخی از رهبران پیشین جبهه ملی، از جمله حسین مکی، که در این زمان به محاکمه مصدق در دادگاه نظامی اعتراض می‌کرد، از مصدق بریده بودند.^{۱۸} به موجب قانون وزرای دولت باید در مواقع معمولی در دیوانعالی کشور محاکمه می‌شدند. ولی تصمیم بر آن گرفتند که در این دوره وضعیت فوق‌العاده است و دادگاهی نظامی برای محاکمه مصدق تشکیل شد و این دادگاه به صلاحیت قضایی خود در این مورد رأی داد. در دوره محاکمه این موضوع مورد بحث فراوان قرار گرفت، زیرا مصدق بر این اساس که نخست وزیر بوده و اینکه کارهای وی در ۴ روز ماه مرداد در مقام نخست وزیر انجام گرفته است، استدلال می‌کرد که دادگاه نظامی صلاحیت محاکمه او را ندارد. به موجب ماده ۴۶ قانون اساسی عزل و نصب وزرا از اختیارات ویژه شاه بود. اما مصدق آن ماده را تشریفاتی خواند و بنابراین از نظر او شاه، جز در موردی که مجلس به وی رأی عدم اعتماد می‌داد، هیچ حقی در مورد عزل یا نصب او نداشت. افزون بر این مصدق اظهار داشت که مجلس هم نمی‌توانست او را عزل کند زیرا برای وی اختیارات تام قائل شده بود. اگر مجلس می‌خواست او را برکنار کند، نخست باید آن اختیارات را او سلب می‌کرد. از سوی دیگر جلسات مجلس برگزار نمی‌شد چون انتخابات کامل نشده بود و به دلیل استعفای شمار زیادی از نمایندگان، مجلس به حد نصاب نمی‌رسید. پس با وجود اینکه وی، به دلیل انحلال مجلس هفدهم بر اساس نتیجه همه‌پرسی، از شاه درخواست کرده بود برای انتخابات دوره هجدهم فرمان لازم را صادر کند، هنوز نخست وزیر بود. او به این دلیل که

شاه هیچ اقدامی نمی‌کرد در روز ۲۵ مرداد، روزی که شاه ایران را به مقصد بغداد و از آنجا به سوی رم ترک کرده بود، خودش مجلس را منحل اعلام کرده بود.

دادستان اظهار داشت که این اقرار به جرم است زیرا مصدق اصل اتهاماتی را که بنا بر واقعیات این دعوی بر علیه وی مطرح شده است انکار نمی‌کند، در مقابل، قانون اساسی به وی هیچ حقی در مورد تفسیر قانون نمی‌دهد، و افزون بر آن به دلیل اقداماتی که وی در دوره چهار روزه ماه مرداد انجام داده است، آشکارا علیه رژیم قانونی، یعنی حکومت پادشاهی، قد علم کرده است و بنابراین، بنا بر ماده ۳۱۷ قانون دادرسی ارتش متهم به خیانت، یعنی جرمی است که مجازات آن اعدام است. در این زمان شاه شفاعت کرد، مصدق را برای هر جرمی که نسبت به شخص وی مرتکب شده عفو و درخواست کرد در مورد سایر اتهامات با او، به خاطر خدماتش در اولین سال نخست وزیری، با اغماض رفتار کنند. دادگاه با توجه به سن مصدق و خدماتی که به کشور کرده بود و همچنین به دلیل شفاعت شاه، مصدق را به سه سال زندان محکوم کرد.^{۱۹} در روز ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۳ این حکم در دادگاه فرجام هم تنفیذ شد،^{۲۰} دو ماه بعد حسین فاطمی، وزیر امور خارجه مصدق، دستگیر شد. وقتی فاطمی را از مقر پلیس به زندان می‌بردند، گروهی از او باش به شدت او را کتک زدند. او را از زندان به دادگاه احضار کردند. در دادگاه فرجام مجازات مرگ برای وی تعیین شد. برای نجات او تلاش‌هایی صورت گرفت. شاه بین افسران ارتش که می‌خواستند این حکم اجرا شود و خبرنگاران و سیاستمدارانی که مایل بودند این حکم به زندان ابد تخفیف یابد، مردد مانده بود. او به اردشیر زاهدی گفته بود که دستور داده است این حکم را تخفیف دهند ولی به ظاهر او امر وی دیرتر از آن ابلاغ شده

۱۹. متن محاکمه مصدق در روزنامه، ۲: ۴۵۹-۴۳۰.

۲۰. گاهنامه، ۲: ۶۶۰.

دور نمائی دیگر ۳۵۷

بود که بتواند جان فاطمی را نجات دهد و جوخه اعدام صبح زود روز ۱۹ آبان ۱۳۳۳ او را اعدام کرده بود.^{۲۱}

مقامات بریتانیا نمی‌دانستند چکار کنند. از زمان بیرون راندن آنها از ایران در سال ۱۳۳۲، ایالات متحده به قدرت مسلط غرب در ایران و میانجی منافع آنها بدل شده بود. بنابراین مقامات انگلستان ناگزیر بودند برای مصالح سیاسی خود چشم به ایالات متحده بدوزند، اما به انگیزه‌های ایالات متحده اعتماد نداشتند. بسیاری از مقامات انگلستان، به ویژه در جامعه اطلاعاتی آن کشور، معتقد بودند که ایالات متحده مصمم است اختیار نفت ایران را، به بهای متضرر شدن بریتانیا، در دست گیرد. به گفته آنتونی وریر از سازمان اطلاعاتی بریتانیا (SIS) "مقامات واشنگتن به این نتیجه رسیده بودند که سیاست همکاری با بریتانیا برای برگرداندن شاه بر سریر قدرت و ضدیت با انگلستان برای افزایش سهم خود در نفت خاورمیانه (آنها ۴۰ درصد نفت را در کنسرسیومی که کمی بعد شکل گرفت به دست آوردند) در واقع ترکیب خوبی از دیپلماسی و تجارت بود." و آنتونی کاوندیش هم که از مأموران سازمان اطلاعاتی بریتانیا بود نوشت "پوشیده نبود که سفارت امریکا خواستار بی‌اعتبار کردن بریتانیایی‌ها در ایران بود و دو تن از دیپلمات‌های آنان، آنتونی کومو^{۲۲} و روی ملبورن^{۲۳}، زیر نظر لوی هندرسن، سفیر امریکا، فعالانه با مصدق مذاکره می‌کردند."^{۲۴}

۲۱. مصاحبه با اردشیر زاهدی، پیشین. نوار ۳ روی ۲.

22. Anthony Cuomo

23. Roy Melbourne

24. Anthony Cavendish, *Inside Intelligence: The Revelations of an MI6 Officer*, London, Harper Collins, 1997, p. 139; Anthony Verrier, *Through the Looking Glass: British Foreign Policy in an Age of Illusions*, London, Norton, 1983, also cited in Cavendish, p. 139.

وزارت امور خارجه انگلستان "گمان نمی‌کرد که بتواند 'معامله جدید'ی را برای فیصله دادن مشاجرات مربوط به نفت پی بریزد" و نگران بود که کمک ایالات متحده به ایران بر احتمال به توافق رسیدن [انگلستان] با دولت زاهدی تأثیری منفی بگذارد، به ویژه که مقامات بریتانیا تصور می‌کردند او هم کمتر از مصدق ملی‌گرا یا ضد انگلیسی نیست.^{۲۵} ایدن اظهار داشت کمکی که امریکایی‌ها می‌خواستند در اختیار ایران بگذارند احتمالاً بیش از میزان مورد نیاز بود و به هر حال سیاست "جبهه مشترک" از این نظر مطلوب بود که مقامات بریتانیا از پیش می‌دانستند ایالات متحده قصد دارد چه پیشنهادی بدهد و بنابراین می‌توانستند ادعا کنند با آنها مشورت شده و آنها کاملاً با دولت ایالات متحده توافق کرده‌اند.^{۲۶} به هر حال مقامات امریکا همچنان بر مقامات بریتانیا برای در پیش گرفتن رفتاری مناسب‌تر فشار می‌آوردند. دالس، وزیر امور خارجه امریکا، به نیابت از رئیس‌جمهور این کشور به لرد سالیزبوری نوشت که ایران "خطرناک‌ترین خلأ در فاصله اروپا تا جنوب آسیاست." اگر ایالات متحده و بریتانیا می‌توانستند "با همکاری یکدیگر به سرعت و به شکلی مؤثر" اقدام کنند، امکان داشت آن خلأ را پر کنند. در پیام رئیس‌جمهور آمده بود "من تحت تأثیر نحوه برخورد شاه و زاهدی قرار گرفته‌ام و معتقدم اگر بتوانیم به شکلی در برابر آنها واکنش نشان دهیم که مستلزم نگرشی نو باشد بدون این که دست از اصول اولیه خود بکشیم، شانس زیادی وجود دارد که بتوانیم همان مناسبات محترمانه پیشین را برقرار کنیم که بین ایران و کشور شما و کشور ما وجود داشت."^{۲۷}

25. Secret memo, August 21, 1953, PRO, EO 1024/1, FO 371/104577.

26. Foreign Office to Washington No. 3342, August 28, 1953.

۲۷. سفیر ایالات متحده در لندن به سالیزبوری، ۹ سپتامبر ۱۹۵۳.

دور نمائی دیگر ۳۵۹

از نظر امریکا برخورد خوشایند مقامات بریتانیا به معنای کوتاه آمدن در مورد برقراری فوری روابط مجدد با ایران بود. به هر حال، مقامات بریتانیا سرسخت بودند و کوتاه نمی‌آمدند، و تشخیص می‌دادند که اگر شانس در مورد تماس مستقیم نداشته باشند به احتمال زیاد از گردونه خارج می‌شوند. ایدن در روز ۲۵ مهر (۱۷ اکتبر) با دالس ملاقات کرد و به او گفت انگلستان ترجیح می‌دهد نخست مسئله مناسبات با ایران را حل کند زیرا این کار به فرایند مذاکرات کمک می‌کند. مقامات ایران "خجالت می‌کشند قدم اول را بردارند" پس او کار را برای آنها آسان می‌کند و بزودی در مجلس عوام اظهاراتی خوشایند درباره رژیم جدید ابراز می‌دارد.^{۲۸}

پذیرش این فکر که حالا شرکت‌های امریکایی جانشین شرکت نفت ایران و انگلیس می‌شوند، برای مقامات انگلیسی دشوار بود. پترولیوم تایمز، روزنامه معتبر لندن که مطالب مربوط به نفت را منتشر می‌کرد، نوشت "به نظر می‌رسد هیچ دلیل الزام‌آوری در این زمینه وجود ندارد که نفت [ایران] را در اختیار امریکا بگذاریم... دیدگاه دولت انگلستان باید سبی تردید مانند دیدگاه شرکت نفت ایران و انگلیس - این باشد که بریتانیا در ایران حق تقدم دارد و رخدادهای دو سال گذشته نباید بر این حق تأثیری بگذارد."^{۲۹}

مقامات امریکا به طور جدی تردید داشتند که بریتانیا باز هم زمانی بتواند نقشی شبیه گذشته در صنعت نفت ایران بازی کند. دابلینو. ام. یابلونسکی در *Journal of Commerce* نوشت: "به طور کلی مقامات وزارت امور خارجه - یا متخصصان نفت آشنا به مسائل خاورمیانه در ایالات متحده - معتقدند که جو

28. Foreign Ministers Conference, October 17, 1953, EP 1024/12, FO 371/104577.

29. Quoted in W. M. Jablonski, *Journal of Commerce*, October 6, 1953.

ملی‌گرایی افراطی که در مورد مناقشات نفتی رواج یافته، بازگشت فوری بریتانیا به ایران را، حتی در حدی محدود، ناممکن می‌داند.^{۳۰} بنا بر این دیدگاه، بازگشت بریتانیا به ایران دیگر نوعی امتیاز تجاری برای ایران به شمار نمی‌رفت. یابلونسکی نوشت بازگرداندن بریتانیا به ایران "به گفته برخی از نظر سیاسی همان قدر دور از ذهن است که اگر دولت امریکا در سال ۱۷۷۶ از مقامات بریتانیا درخواست می‌کرد تجارت چای ما را سامان دهند." پس مقامات واشنگتن بر این اعتقادند که: "هر گونه برنامه واقع‌گرا برای بازگشایی صنعت نفت ملی‌شده ایران باید آشکارا غیربریتانیایی باشد (هر چند امکان مشارکت بریتانیا در آن وجود دارد). اگر چنین است، نقش اصلی را الزاماً باید امریکا بازی کند، زیرا شرکت‌های امریکایی تنها شرکت‌های دیگری هستند که تسهیلات توزیع به قدر کافی گسترده را برای انجام این کار دارند."^{۳۱}

با فرا رسیدن ماه آبان مقامات امریکا دیگر از سازش‌ناپذیری مقامات بریتانیا خشمگین شده بودند. هندرسن به وزارت امور خارجه نوشت، دولت زاهدی هم همان گونه که در ایران مرسوم است منتقدهای خودش را دارد و این بر عملکردش در آینده اثر می‌گذارد. اما مقامات بریتانیا هم کمکی به حل مسئله نمی‌کردند. آنها قول داده بودند که کار دولت جدید را تسهیل کنند، ولی به جای این کار آنها تصمیم گرفته بودند منتظر شوند و ببینند رفتار این دولت چگونه است. هندرسن ایراد می‌گرفت که بریتانیا در واقع با درخواست برقراری مناسبات دیپلماتیک پیش از هر گونه پیشرفت ملموس در مورد مسئله نفت، موضعی سرسختانه درباره نفت اتخاذ کرده است. اگر زاهدی با چنین کاری موافقت می‌کرد، دلیلش فشاری بود که امریکا بر وی وارد می‌آورد. در این صورت،

۳۰. همان.

۳۱. همان.

دور نمائی دیگر ۳۶۱

زاهدی ایالات متحده را از نظر اخلاقی مسئول می‌دانست که مراقب باشند بریتانیا هیچ اقدامی در جهت تضعیف موضع دولت در ایران نکند. انگلستان باید تشخیص می‌داد که ایالات متحده به نمایندگی از دنیای آزاد، از جمله انگلستان، در ایران اقدام می‌کرد و انگلستان هم باید به ایالات متحده اطمینان می‌داد که دست کم برای مدتی مشخص خودش یا هوادارانش در ایران کاری نمی‌کند که دولت زاهدی تضعیف شود.^{۳۲}

هندرسن نگران بود که اگر شاه احساس کند نقاری بین ایالات متحده و بریتانیا وجود دارد با شدت بیشتری در کار دولت دخالت کند. شاه گفته بود پیش از آنکه با تمام قوا وارد عمل شود صبر می‌کند تا مسئله نفت فیصله یابد. او پیش از هر کاری علاقه‌مند به تقویت ارتش و آغاز برنامه توسعه بود و برای هر دو کار نیاز به سرمایه داشت. او نیازمند درآمد نفت بود و میل داشت به دولت اجازه دهد هر کاری می‌تواند در جهت تسریع مذاکرات بکند. هندرسن اظهار داشت که حمایت شاه در مذاکرات دولت و همچنین انتخابات مجلسی که موافقتنامه را تصویب کند، اهمیتی بسیار دارد. اما این حالت فقط در صورتی پیش می‌آمد که شاه متقاعد می‌شد که ایالات متحده و بریتانیا در این موارد با هم توافق کامل دارند. بنابراین هندرسن نتیجه می‌گرفت که باید مقامات بریتانیا را واداریم درست رفتار کنند.^{۳۳}

شاه و زاهدی در مورد انحلال مجلس هفدهم و انتخابات برای مجلس هجدهم اختلاف نظر داشتند. زاهدی معتقد بود نمایندگانی که حاضر نشده‌اند استعفا بدهند باید پاداش بگیرند و آنها که استعفا داده‌اند باید مجازات شوند. شاه حرفی نداشت که به کسانی که مقاومت کرده‌اند پاداش بدهد ولی مطمئن نبود که

32. Henderson to State Department, No. 388, 19 November 1953.

۳۳. همان.

تنبیه کردن استعفادهندگان کاری بخردانه است، به ویژه تنبیه نمایندگان که با تأیید و تشویق وی استعفا داده بودند. مذاکره بین آن دو به درازا کشید. مقامات بریتانیا و امریکا خواستار انتخاباتی جدید بودند زیرا مجلسی کامل پایگاهی محکم‌تر برای توافق آینده در مورد نفت به وجود می‌آورد. با فرا رسیدن ماه مهر، شاه در مورد انحلال دو مجلس و آغاز انتخابات جدید به زاهدی فشار آورد. زاهدی در اواخر مهر ماه موافقت کرد ولی تا آذر درخواست آن را نداد. روز ۲۸ آذر شاه، با اشاره به اصل ۴۸ قانون اساسی، فرمان انتخابات را صادر کرد.^{۳۴}

در ماه آذر ایران و بریتانیا هم در مورد از سرگیری مناسبات دیپلماتیک به توافق رسیدند. مقامات بریتانیا به مقامات امریکا و مقامات امریکا به شاه و زاهدی قبولانندند که برای از سرگیری مناسبات ایران و بریتانیا اقدام شود. اعلام این مطلب در ۱۴ آذر به تظاهراتی در دانشگاه تهران انجامید که رهبری آن را بیشتر حزب توده بر عهده داشت ولی جبهه ملی و دیگر جناح‌ها هم آن تظاهرات را حمایت کردند و این باعث مداخله قوای حکومت نظامی شد. سربازان که دستور داشتند جلوی تظاهرکنندگان را بگیرند در روز ۱۶ آذر به روی تظاهرکنندگان آتش گشودند و در نتیجه سه دانشجو کشته و چند تن زخمی شدند. به موازات ادامه تظاهرات در تهران و شهرستان‌ها، تنش بین دولت و روحانیان، به ویژه آیت‌الله کاشانی، هم افزایش یافت. کاشانی زاهدی را در مورد برنامه‌ریزی برای از سرگیری مناسبات با بریتانیا شماتت می‌کرد. کاشانی در روز ۲۰ آذر به خبرنگاران گفت: "ملت شریف ایران هرگز تن به این ذلت نمی‌دهد و آن روز که دولت ایران اعلام تجدید رابطه با انگلیس را بکند، روز عزای ملی است و مردم

۳۴. گاهنامه، ۲: ۶۴۷؛ روزشمار، ۲: ۲۶.

دور نمائی دیگر ۳۶۳

باید نوار سیاه بر سینه‌هایشان نصب کنند».^{۳۵} این جوش و خروش کاشانی نتیجه نبخشید، مجلس هجدهم در روز ۲۷ اسفند گشایش یافت و همان روز سر راجر استیونس، سفیر جدید بریتانیا، که در روز ۲۹ بهمن به ایران آمده بود، با شاه دیدار و او را از تعهد کشورش به گسترش و تقویت مناسبات دوستانه انگلستان با ایران مطمئن کرد.^{۳۶}

حتی در این زمان که همه طرفین مشتاقانه خواستار رسیدن به نتیجه‌ای منطقی در مورد مسئله نفت ایران بودند، رسیدن به این مرحله آسان نبود. چند موضوع باید هم‌زمان مطرح می‌شد، نخست قانون ملی کردن نفت، که نه می‌شد آن را نادیده گرفت و نه امکان تحقق صادقانه آن وجود داشت. شاه عمداً خودش را در سایه نگه می‌داشت و بخش زیادی از هدایت امور مربوط به مذاکرات را به علی امینی و عبدالله انتظام، به ترتیب وزیر دارایی و وزیر امور خارجه، سپرده بود. او بیش از همه خواستار تصمیمی فوری بود تا وی پس از آن بتواند به امور اقتصادی بپردازد- همان گونه که در مراسم گشایش مجلس گفت هدفش افزایش ثروت کشور بود. همه فهمیده بودند که توافقی برقرار می‌شود و بریتانیا دیگر همان موقعیت قبلی را به دست نمی‌آورد. این را هم فهمیده بودند که هیچ گونه توافقی که امیدها و آرزوهای مردم را بر آورد، قابل تصور نیست. بنابراین انتقاد از مذاکرات مورد حمایت مردم بود و از نظر سیاسی موضع منتقدان را تقویت می‌کرد. مقابله با جبهه مخالف داخلی از مسئولیت‌های دولت بود - سپهد

۳۵. روزشمار، ۲: ۲۶.

۳۶. گاهنامه، ۲: ۶۵۳.

زاهدی، نخست وزیر، سرلشکر علوی مقدم، رئیس پلیس، سرتیپ تیمور بختیار، فرماندار نظامی، و دوستان زاهدی در مجلس و مطبوعات،

شرکت‌های نفتی هم مسائل خود را داشتند. لازم بود آنها بدون رنجاندن کشورهای که تولید نفت خود را بالا برده بودند تا جانشین نفت از دست رفته ایران شود، بازارهایی پیدا کنند. آنها به این هم نیاز داشتند که شرکت‌هایی را که خواستار سهمی در عملیات آتی ایران بودند، با خود همراه کنند. بحث‌های پیچیده بین شرکت‌های عامل در خاورمیانه مستلزم این بود که معادلات عرضه را بارها و بارها به شیوه‌ای مطرح کنند که مطابق میل کشورهای تولیدکننده نفت و همچنین شرکت‌های درگیر باشد. همچنین مذاکرات پیچیده بین شرکت‌های بزرگ ایالات متحده و بریتانیا از یک سو و بین آنها و شرکت‌های دیگر از سوی دیگر صورت گرفت تا به توافقی دست یابند که همه می‌توانستند بنا بر آن به حیات خود ادامه دهند. در نهایت پیشنهاد تشکیل کنسرسیومی مطرح و موقتاً تأسیس شد تا هم خواسته‌های قانون ملی شدن نفت ایران را برآورده سازد و هم خواسته‌های شرکت‌های نفتی را. نمایندگان کنسرسیوم-- اورویل هاردن^{۳۷} (که بعد هاوارد پیچ^{۳۸} جانشین او شد) از استاندارد اوایل نیوجرسی، هارولد اسنو^{۳۹} از شرکت نفت ایران و انگلیس، و ج.ح. لودون از شرکت رویال داچ شل-- در ۲۲ فروردین ۱۳۳۳ برای مذاکره به ایران رفتند. از سوی ایران علی امینی و عبدالله انتظام، مرتضی قلی بیات از شرکت ملی نفت ایران، و فتح‌الله نوری اسفندیاری از وزارت خارجه، عهده‌دار مذاکره بودند. امینی هم‌زمان با سر راجر استیونز و

37. Orville Harden

38. Howard Page

39. Harold Snow

دور نمائی دیگر ۳۶۵

هارولد اسنو در مورد مسئله پرداخت غرامت، موضوعی که مصدق نیمه‌کاره گذاشته بود، مذاکره می‌کردند.^{۴۰}

به موجب قانون ملی کردن نفت، ایران باید مالکیت نفت خود و کنترل عملیات مربوط به آن را در اختیار می‌گرفت. کنسرسیوم ترفندی بود برای پایبندی به قانون. کنسرسیوم به نیابت از دولت ایران، که حاکمیتی صوری بر نفت خود داشت، عملیات مربوط به استخراج، پالایش، حمل و بازاریابی نفت را به مدت ۲۵ سال در منطقه‌های واگذار شده، انجام می‌داد و در پایان آن مدت حق تمدید این قرارداد را برای سه دوره ۵ ساله داشت. بنا بود برای به عهده گرفتن کارهای کنسرسیوم دو شرکت عامل تأسیس شوند و در هلند به ثبت برسند - شرکت سهامی اکتشاف و تولید نفت ایران و شرکت سهامی تصفیه نفت ایران - که دولت ایران حق بازرسی و رسیدگی به کار آنها را داشت. در عمل، در آینده تصمیم‌گیری بر عهده سازمانی در لندن به نام شرکت سهامداران نفت ایران بود که تشکیل می‌شد از نمایندگان اعضای کنسرسیوم، و درباره برنامه‌ریزی، سرمایه‌گذاری، توسعه و دیگر طرح‌های مربوط به نفت ایران تصمیم می‌گرفت و ایران در آن نماینده‌ای نداشت.^{۴۱} شرکت‌های اکتشاف و تصفیه در واقع مجریان این هیئت تصمیم‌گیری مرکزی بودند. در مورد غرامت، شرکت‌های عضو کنسرسیوم متعهد شدند طی ده سال ۲۰۰ میلیون پوند به شرکت نفت انگلیس و ایران بپردازند. ایران متعهد شد طی همین مدت ۲۵ میلیون پوند بپردازد.^{۴۲}

40. Ronald Ferrier, "The Iranian Oil Industry" in *The Cambridge History of Iran*, Cambridge, Cambridge University Press, 1991, pp. 639-701, 664-665;

فؤاد روحانی، *تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران*، تهران، ۱۹۷۳؛ غلام رضا افخمی، *تحول صنعت نفت ایران*،

مصاحبه با پرویز مینا، بنسداد، بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۸، از این پس مینا

۴۱. مینا، همان، ۳۱-۳۲.

۴۲. ابراهیم صفایی، *اشتباه بزرگ ملی شدن نفت*، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۱، ص. ۲۸۹.

علی امینی به نیابت از ایران و پیچ و اسنو به نیابت از شرکت‌های نفتی و راجر استیونز به نمایندگی بریتانیا چارچوب این توافق را در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۳۳ امضا کردند و این باعث واکنشی گسترده در سراسر کشور شد. روز امضای این توافق مصادف بود با چهل و نهمین سالگرد امضای فرمان مشروطیت، که معمولاً در مجلس، همراه با پیامی از پادشاه، به مناسبت آن جشنی بر پا می‌کردند. پیام شاه بر معنای مشروطه‌خواهی و اهمیت تعقل به جای احساسات در امور مملکتی تکیه می‌کرد.^{۴۳} آیزنهاور و چرچیل به خاطر رهبری دولتمردانه وی در این زمینه به او تبریک گفتند، چرچیل اشاره کرد که وی با اشتیاق تمام در انتظار به نتیجه رسیدن موفقیت‌آمیز این پیمان است و در انتظار اینکه با گذراندن مراحل حقوقی به قانون بدل شود. جبهه ملی و دیگر افراد وابسته به مصدق این پیمان را محکوم کردند و آن را تضعیف‌کننده منافع ملی دانستند و از مجلس خواستند آن را تصویب نکند.^{۴۴} آیت‌الله کاشانی از زاهدی درخواست کرد با "پذیرش این تکه کاغذ" به خائن‌ترین رهبران ایران بدل نشود و اعلام کرد "من حاضرم برای حفظ شرف و منافع ایران جان خود را فدا کنم و از تمام ایرانیانی که برای ملی کردن منابع ملی ما مبارزه کردند می‌خواهم دست از ستیزه با یکدیگر بردارند و به جای آن برای دفاع از حاکمیت و شرف ما با هم متحد شوند"^{۴۵} زاهدی به مجلس گفت "افراد بشر به ندرت به تمام آرزوهای خود به صورت تمام و کمال دست می‌یابند؛ همان گونه که نمایندگان محترم می‌بینند، ما مسئله نفت را در شرایط موجود به بهترین شکل ممکن حل کرده‌ایم."^{۴۶} امینی که بنا بود به کمک مجلس این پیمان را پیش ببرد به نمایندگان گفت: "ما مدعی

۴۳. گاهنامه، ۲: ۶۸۴.

۴۴. روزشمار، ۲: ۴۰.

۴۵. سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد ۱، صص. ۳۱۴-۳۱۳.

۴۶. روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی ایران، مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هجدهم، ۵ مهر ۱۳۳۳.

دور نمائی دیگر ۳۶۷

نیستیم که مطلوب‌ترین راه حل را برای مسئله نفت پیدا کرده‌ایم، یا در مورد فروش به همان توافقی دست یافته‌ایم که ملت ما آرزو دارد. زیرا ما فقط زمانی می‌توانیم به مطلوب‌ترین قرارداد دست یابیم که قدرت، ثروت و ابزار فنی لازم برای توانایی رقابت با کشورهای بزرگ و قدرتمند را در اختیار داشته باشیم.^{۴۷}

در ایران هیچ کس از قرارداد کنسرسیوم خشنود نبود. از نظر دولت ایران، آن قرارداد اجباری بود که باید به طور موقت پذیرفته می‌شد تا آنکه شرایط در حال تغییر موقعیتی بهتر را فراهم آورد. طی آخرین جلسات مذاکرات، شاه در اغلب اوقات در بخش‌های مختلف کشور در حال سفر بود و در ماه تیر بیشتر در آذربایجان بود. او در جریان مذاکرات بود و گزارش‌ها را به صورت متناوب از علی امینی، وزیر مسئول این مذاکرات، دریافت می‌کرد و به او در مورد سرعت بخشیدن به جریان این کار فشار می‌آورد. پرویز مینا، مدیر امور بین‌المللی شرکت ملی نفت ایران در دهه ۱۳۵۰، یادآوری می‌کند که شاید نتیجه نهایی همان بود که در آن شرایط ایران می‌توانست به دست آورد. مینا آن قرارداد را "تحمیلی" توصیف می‌کند. برخلاف پیشنهادهایی که ایران از ترومن-چرچیل یا از آیزنهاور-چرچیل دریافت کرده بود و به موجب آنها بنا بود شرکت ملی نفت ایران کنترل و اداره صنعت نفت ایران را به عهده گیرد و کنسرسیومی متشکل از شرکت‌ها خریدار نفت ایران باشند، قرارداد ۱۹۵۴ اختیار اداره نفت را تقریباً به تمامی به کنسرسیوم واگذار کرد. کنسرسیوم سهم بیشتری از امکانات فنی و همچنین منابع قابل استخراج و قابل صدور را به دست آورد.^{۴۸} فؤاد روحانی نوشت نفت ایران به طور قانونی ملی شده بود ولی در عمل دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران اختیار بسیار محدودی در اداره این صنعت داشتند. از

۴۷. همان.

۴۸. مینا، پیشین، صص. ۱۲-۱۳.

سوی دیگر، شرکت‌های تشکیل دهنده کنسرسیوم قدرتی بسیار، به‌ویژه در تعیین درآمد نفت ایران داشتند، که مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده آن قیمت بر حسب هر بشکه و میزان تولید بود. دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران در این حوزه‌ها قدرتی نداشتند و کنسرسیوم آزادی عمل کامل داشت.^{۴۹}

قراردادی که امینی در روز ۳۰ شهریور ۱۳۳۳ به مجلس برد در کمیسیونی مشترک و ویژه متشکل از ۳۶ نماینده مورد بحث قرار گرفت، که نیمی از آنها از مجلس شورا و نیم دیگر از مجلس سنا بودند. مجلس شورا روز ۲۹ مهر و مجلس سنا روز ۶ آبان این قرارداد را تصویب کردند. این روزها بر شاه آسان نگذشت. این قراردادی نبود که او به آن ببالد. افزون بر این، روز ۴ آبان، سالروز ۳۵ سالگی او، هواپیمای حامل شاهپور علیرضا، تنها برادر تنی وی، که از گرگان به تهران می‌رفت، بر فراز کوه‌های البرز گم شد. شاه با اتومبیل به فیروزکوه، که احتمال می‌رفت هواپیما در آنجا سقوط کرده باشد رفت، تا بر جستجوها نظارت کند، ولی هیچ نشانه‌ای یافت نشد. در روز ۱۰ آبان، فرمانده ژاندارمری به او اطلاع داد که هواپیما را یافته‌اند و هر سه سرنشین آن، از جمله روستایی بیماری که به خاطر او شاهزاده خطر پرواز را در آن روز غروب به جان خریده بود، از بین رفته‌اند. این حادثه شاه را بسیار غمگین کرد، زمانی که سپهد محمد شاه‌بختی، مسن‌ترین افسری که زمانی از یاران پدرش بود، به نیابت از ارتش به او تسلیت گفت، احساس در هم شکستگی را در چهره او دید.^{۵۰} شاهزاده را در کنار پدرش به خاک سپردند؛ پس از انقلاب ۱۳۵۷ هر دو قبر مورد بی‌حرمتی قرار گرفت.

۴۹. فؤاد روحانی، صنعت نفت ایران: بیست سال پس از ملی شدن، پیشین، ص. ۱.

۵۰. به هنگامی که در روز ۱۳ آبان وی در صف مراسم تشییع برادرش از مسجد سپهسالار در تهران پیش می‌رفت همان احساس در چهره‌اش نمودار بود.

دور نمائی دیگر ۳۶۹

پیمان همکاری مشترک بین عراق و ترکیه در ۵ اسفند ۱۳۳۳ در بغداد امضا شد و بنابراین آن را پیمان بغداد نامیدند. انگلستان در روز ۱۴ فروردین ۱۳۳۴ و پاکستان در روز ۱ دی همان سال به آن ملحق شدند. ایالات متحده، عامل اصلی شکل گرفتن آن پیمان، به آن ملحق نشد ولی دیگران را به مشارکت در آن تشویق کرد. عراق مقر این پیمان تعیین شد و علت آن مناسبات قوی بین نوری سعید، نخست وزیر آن کشور، با انگلستان بود. ترکیه و پاکستان پیش از این به ترتیب با پیوستن به پیمان‌های ناتو و سیتو در جنگ سرد موضع خود را مشخص کرده بودند. پیمان بغداد هلالی دفاعی که تمام کرانه جنوبی بلوک شوروی را پوشش می‌داد را به ناتو و سیتو می‌پیونداند. اعتراض اتحاد شوروی به پیوستن ایران به این پیمان حتمی بود. بنابراین موجب نگرانی جدی شاه و دولت شده بود.

فکر این پیمان نخست در خرداد ۱۳۳۲ یعنی زمانی مطرح شد که جان فاستر دالس، وزیر امور خارجه ایالات متحده، پس از سفرش به خاورمیانه در گزارشی به کمربندی شمالی اشاره کرده بود. در آن سفر دالس به ایران سفر نکرده بود زیرا در آن زمان ایران با بحران نفت کلنچار می‌رفت و ایالات متحده در کار برنامه‌ریزی برای سرنگون کردن مصدق بود. اما دالس به روشنی به پیمانی اشاره می‌کرد که در آن ایران حلقه مهمی از زنجیره کشورهای نزدیک به اتحاد شوروی به شمار می‌آمد. او در اظهار نظرهای خود گفت "شاید ایران سرگرم مشاجراتی نفتی با بریتانیا باشد. اما باز هم مردم و دولت نمی‌خواهند این ستیزه آنها را دستخوش خطر کمونیسم کند."^{۵۱} البته مصدق مایل نبود در معرض براندازی

51. U.S. State Department, *Bulletin* 28, No. 729 (July 15, 1953): 833.

کمونستی قرار گیرد، ولی قرار می گرفت. سیاست خارجی بی طرف مصدق نیز مسئله بود. آیا این سیاست پس از مصدق ادامه می یافت و اگر چنین نبود شاه در تدوین دوباره آن به سود غرب چه نقشی می توانست بازی کند. دالس هم مثل آیزنهاور تصور می کرد که شاه محور اصلی بود و می توانست به شدت و با کارآمدی این کار را انجام دهد زیرا به نفع کشورش بود. آیزنهاور برداشتی بسیار مثبت از شاه داشت و او را "فردی خوش نیت، و نگران رفاه ملتش" می دانست.^{۵۲} پس از سرنگونی مصدق، نقش شاه در سیاست خارجی به صورت چشمگیری تغییر کرد، اما در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ هنوز باید با نخست وزیرش و همچنین با وزیر امور خارجه اش دست و پنجه نرم می کرد، زیرا هیچ یک از آن دو نظری مساعد نسبت به تغییر شدید مناسبات خارجی ایران نداشتند.

موضوع پیمان بغداد نخست در اوائل سال ۱۳۳۳ و در ایالات متحده با شاه مطرح شد. نیکسون، معاون رئیس جمهور، در سفری به ایران به نیابت از رئیس جمهور شاه را برای دیداری به ایالات متحده دعوت کرد. شاه و ملکه ثریا ایران را در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۳ ترک کردند و در روز ۲۱ اسفند بازگشتند، و این یکی از طولانی ترین سفرهای شاه به خارج از ایران و حاکی از آن بود که او به تحت کنترل بودن اوضاع اطمینان داشت. تا فرا رسیدن پاییز ۱۳۳۳ در واقع اوضاع سیاسی آرام شده بود. محاکمه مصدق پایان یافته بود، شاه مشاجرات نفت را پشت سر گذاشته بود، دوباره قوای ارتش گوش به فرمانش بودند و در موضعی قرار داشت که می توانست موقعیت خود را در برابر کشورهای غربی موثر، به ویژه ایالات متحده و انگلستان، مشخص کند. او به هنگام ورود به نیویورک به منظور آزمایشات پزشکی همیشگی به خبرنگاران گفت ملتش "از ایالات متحده

52. Dwight D. Eisenhower, *Waging Peace, 1956-1961*, Garden City, N.Y., Doubleday, 1956, p. 505.

دور نمائی دیگر ۳۷۱

سپاسگزار است که در یکی از دشوارترین لحظات تاریخ این کشور از آن حمایت کرده است.^{۵۳} او گفت اطمینان دارد که سفرش باعث تقویت مناسبات دو کشور می‌شود.^{۵۳} او پیش از این تصمیم گرفته بود که امنیت ایران به شدت متأثر از جدی بودن تعهدات ایالات متحده است و در یادآوری آن به امریکایی‌ها خجول نبود. در واشنگتن او همین حرف را برای نیکسون که به استقبالش آمده بود، به آیزنهاور به هنگام صرف نهار و به دالس به هنگام صرف شام بازگفت و به هر سه نفر خطر کمونیسیم و نیاز ایران را به حمایت مالی و نظامی یادآوری کرد، اگر چه نه نیازی به متقاعد کردن آیزنهاور بود و نه دالس، زیرا هر دو نفر پیش از این درگیر شکل دادن به نظامی دفاعی شده بودند که ناتو و سیتو را به هم ملحق می‌کرد. شاه در باشگاه خبرنگاران واشنگتن تأکید کرد که ایران نهایت تلاش را خواهد کرد تا قدرت اقتصادی و دفاعی خود را افزایش دهد و حاضر نیست در حرکت دنیای متمدن به سوی پیشرفت از قافله عقب بماند. او همین حرف را برای دانشجویان ایرانی، که از سراسر ایالات متحده آمریکا به واشنگتن دی.سی. آمده بودند، تکرار کرد: "اکنون که به آینده ایران اطمینان داریم، بر شما فرض است در رشته تحصیلی خود بهترین تحصیلات نظری و فنی را انجام دهید و برای خدمت به کشور خود بازگردید."^{۵۴} شاه به آنها گفت مهم این است که شما ایرانی و میهن‌پرست باقی بمانید. "عقاید فردی قابل احترام است ولی هیچ‌کس حق ندارد برده کشور خارجی شود زیرا این کار میهن‌فروشی است." و "هر ایرانی باید سربازی دلیر و فداکار باشد که از میهن خویش در برابر تجاوز خارجی دفاع می‌کند. در غیر این صورت به کشورش خیانت کرده است."^{۵۵} منظور او اتحاد شوروی بود. سال پیش معلوم شده بود که شمار اعضای سازمان

۵۳. گاهنامه، ۲: ۷۲۱.

۵۴. گاهنامه، ۲: ۷۲۴-۷۲۵.

۵۵. گاهنامه، ۲: ۷۲۶-۷۲۷.

نظامی حزب توده بسیار بیشتر از آن است که حدس می‌زدند. بسیاری از بازداشت شدگان به وطن‌فروشی متهم، محاکمه و محکوم شدند. شماری از آنان اعدام شدند ولی دوره محکومیت شمار بیشتری از آنان را به فرمان شاه تخفیف دادند. تمام این موضوع‌ها به شدت ذهن شاه را مشغول کرده بود. در گذشته او از واژه وطن‌فروشی به این سادگی استفاده نمی‌کرد. اکنون همین طور که با گروهی از دانشجویان سخن می‌گفت، آن را به کار می‌گرفت.

با وجود این، شاه به شدت نیاز به همراه کردن اتحاد شوروی و نیز دیگر همسایگان خود در منطقه را احساس می‌کرد. در روز ۱۶ آذر، روز بعد از ورود شاه و ثریا به نیویورک، عبدالله انتظام، وزیر امور خارجه ایران متن موافقتنامه ایران با اتحاد شوروی را در مورد مشاجرات طولانی و پر درگیری که دو کشور درباره مسائل مالی و مرزی داشتند تقدیم مجلس کرد. روز ۱۷ آذر دولت ایران رسماً اعلام کرد که ایران قصد دارد در چند مورد فوری، از جمله نفت، مناسبات دیپلماتیک با انگلستان، اختلافات مرزی و مالی با اتحاد شوروی، درباره رود هیرمند با افغانستان، و اختلافات مرزی با عراق (به‌ویژه در مورد شط‌العرب)، به توافق‌هایی دوستانه برسد.^{۵۶} به نظر نمی‌رسید ملحق شدن به پیمانی یک جانبه مثل پیمان بغداد در راه دستیابی به این مقاصد به ایران کمک کند. و شاه زمانی که ایران را به قصد ایالات متحده ترک می‌کرد متعهد به چنین پیمانی نبود و تصور هم نمی‌کرد بدون حضور هیئت دولت تصمیم‌گیری او در این مورد صحیح باشد. در روز ۲۴ آذر، شاه در گفتگوهایش با آیزنهاور و دالس تمایلش را به مناسبات مستحکم‌تر بین ایران و ایالات متحده ابراز کرد ولی او همچنین بر پیامدهای استراتژیک مجاورت ایران با اتحاد شوروی تأکید کرد. به گفته اردشیر زاهدی، که

۵۶. گاهنامه، ۲: ۷۲۲.

دور نمائی دیگر ۳۷۳

به عنوان آجودان شاه را همراهی می‌کرد، موضوع پیمان بغداد در این دیدارها مطرح نشد. آیزنهاور به شاه اطمینان داد که از حضور وی در ایالات متحده خرسند است و وضع سیاسی ایران در حدی کاملاً مشهود بهبود یافته است.^{۵۷}

شاه از واشنگتن دی.سی. به کالیفرنیا و از آنجا به پام بیچ، فلوریدا، رفت و در آنجا برای نخستین بار جوزف و رز کندی و فرزندان‌شان ادوارد و جان، سناتور ایالات متحده و ژاکلین، همسرش، را ملاقات کرد. ژاکلین و ثریا با هم دوست شدند و بعدها چند بار در فرانسه با هم دیدار کردند.^{۵۸} شاه و ثریا به هنگام اقامت خود در فلوریدا، چند سفر تفریحی به کارائیب رفتند. در باهاماس مسئله پیمان آتی بین ترکیه و عراق مطرح شد. اردشیر تلگرامی برای پدرش، که در تهران بود، فرستاد تا او را در جریان امور بگذارد. نخست وزیر خشمگین شد و تلگرامی در پاسخ ارسال داشت مبنی بر این که اعلیحضرت نباید در غیاب وزیر امور خارجه خود درباره این موضوع‌ها با سران ممالک خارجی سخن بگوید. او افزود، از پیمان سعدآباد چه عاید ایران شده بود که برای انعقاد پیمانی دیگر شبیه به آن عجله کند؟^{۵۹} شاه هم علاقه چندانی به پیمان سعدآباد نداشت ولی از اینکه نخست وزیر از کوره در رفته بود خوشش نیامد. به هر حال، گفتگو درباره این پیمان ادامه نیافت. پس از آن شاه به انگلستان رفت و در آنجا موضوع قرارداد فقط به شکلی گذرا مطرح شد و وینستون چرچیل، نخست وزیر، به شاه اطلاع داد که انگلستان در نظر دارد در ماه فروردین به آن ملحق شود. در عراق که آخرین کشوری بود که شاه سر راه بازگشت از آن دیدار کرد، میزبانانش، ملک

57. President Eisenhower, Press Conference, 15 December 1954, reported in *New York Times*, 16 December 1954.

58. Interview with Ardeshir Zahedi, Interviewer Barry Zevan, October 1, 1998, reproduced in *Ardeshir Zahedi: Untold Secrets*, Pari Abasalti, ed, 2002;

مصاحبه با اردشیر زاهدی، مصاحبه‌گر غلام رضا افخمی، پیشین، نوار ۳، روی ۱.

۵۹. مصاحبه با اردشیر زاهدی، همان.

فیصل و شاهزاده عبدالاله، ولیعهد، نیز به شکلی گذرا به این پیمان اشاره کردند اما هیچ گونه مذاکرات جدی در این باره صورت نگرفت.

در واقع بستن قراردادی با عراق و ترکیه اهمیت زیادی برای شاه نداشت. هیچ کدام از آن دو کشور نمی‌توانستند در برابر همسایه شمالی به او کمک کنند. شاه در پی تعهدی از جانب امریکا بود و این اعتقاد در او به وجود آمده بود که ایالات متحده به این پیمان می‌پیوندد زیرا خود پایه‌گذار فکر ایجاد این پیمان بوده است. اما شاه ترجیح می‌داد پیمانی دوجانبه با ایالات متحده ببندد تا این که وارد پیمانی شود که هدف آن به اعتقاد او بیشتر بازدارنی اتحاد شوروی بود تا دفاع از ایران. احتمال داشت در پی وارد شدن به این پیمان فقط خشم شوروی برانگیخته شود اما برای ایران هیچ گونه پوشش دفاعی آهین به وجود نیاید. در واقع دولت ایران در تیر ماه ۱۳۳۳ یادداشتی تهدیدآمیز درباره شایعه پیوستن ایران به پیمان مشترک ترکیه و پاکستان به منظور ایجاد پلی بین ناتو و سیتو از اتحاد شوروی دریافت کرده بود. آناتولی لاورنتیف^{۶۰}، سفیر شوروی، به عبدالله انتظام، وزیر امور خارجه، شکایت کرده بود که ایران به تشویق ایالات متحده می‌خواهد وارد این پیمان "تهاجمی" شود و به ایران هشدار داده بود که تعهدات خود را در زمان امضای پیمان امنیتی در مهر ۱۳۰۶ با اتحاد شوروی به یاد داشته باشد. یادداشتی که لاورنتیف تسلیم انتظام کرد مبنی بر این بود که به موجب این پیمان دولت اتحاد شوروی خواستار توضیحات رسمی از دولت ایران است.^{۶۱} انتظام گفت ایران در پی پیوستن به هیچ پیمانی با هیچ یک از دو بلوک نیست، ولی در یادداشتی رسمی اعتراض کرد که ایران حق دارد در صورت لزوم برای حفظ

60. Anatoli Lavrentiev

۶۱. گاهنامه، ۲: ۶۷۸.

دور نمائی دیگر ۳۷۵

امنیت خود چنین کند، و به هر حال ایران چنین کاری را به طور آشکار و صادقانه انجام می‌دهد.^{۶۲}

بریتانیا دیگر رقیب شوروی در خاورمیانه نبود. در لندن شاه به چرچیل گفته بود اکنون که مناسبات دوستانه بین دو کشور برقرار شده است احتمال صلح در خلیج فارس و خاورمیانه در حدی چشمگیر افزایش یافته است.^{۶۳} شاه معتقد بود که موضع تضعیف شده بریتانیا در کنسرسیوم نفت امکان بروز مناسبات معقول‌تر را بین ایران و انگلستان فراهم آورده است. او چندی بعد نوشت قرارداد نفت به سلطه انحصاری بریتانیا بر ایران پایان داد و این بزرگ‌ترین دستاورد آن بود. "دیگر برای شرکت‌های بزرگ خصوصی یا شرکت‌های تحت حمایت دولت انگلستان مجال پیدا نمی‌شد که بر قسمت عظیمی از اقتصادیات ما حاکم باشند. قرارداد مزبور مظهر این حقیقت است که از این به بعد ایران و انگلستان بر اساس تساوی کامل با هم معامله می‌کنند و راه توسعه روابط و مناسبات همجواری و همسایگی بین دو کشور هموارتر شده است."^{۶۴} این البته مستلزم درایت سیاسی هر دو طرف بود و هیچ کس نمی‌توانست آینده را پیش‌بینی کند.^{۶۵} واقعیت این بود که شاه نمی‌توانست اطمینان داشته باشد که بریتانیا در برابر کشورهای عرب و انقلابی در حال ظهور، که در این برهه از زمان مصر رهبری آنها را به عهده داشت، از او و از کشورش پشتیبانی می‌کند. برای نخستین بار پس از سرنگون شدن پدرش عقیده او تأثیرگذار بود؛ البته شاید هنوز آن قاطعیت سال‌های بعد را نداشت ولی تا همین جا هم تقریباً تعیین‌کننده بود. این باعث شد که شاه احساس

۶۲. همان.

۶۳. گاهنامه، ۲: ۷۳۹-۷۳۸.

۶۴. محمد رضا پهلوی، *مأموریت برای وطنم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، ص. ۲۰۶.

۶۵. همان.

مسئولیت و نگرانی کند. گاهی او تصور می‌کرد خودش تنها فرد ایرانی است که درباره آینده بر اساس مسائل استراتژیک داوری می‌کند. زاهدی، نخست وزیر، معترض بود که او سر خود درباره این مسائل به مذاکره پرداخته است، اما شاید بزودی زمان آن فرا می‌رسید که شاه وزیر امور خارجه خودش باشد.

حتی پیش از امضای قرارداد نفت، شاه تصمیم گرفته بود که ابوالحسن ابتهاج کسی است که می‌تواند سیاست توسعه ایران را اجرا کند. او سعی کرده بود با تشویق زاهدی به گزینش وی به عنوان وزیر دارایی، ابتهاج را به نخست وزیر تحمیل کند، ولی زاهدی زیر بار نرفته و علی‌امینی را برای این کار انتخاب کرده بود. به هر حال هیچ‌کس منکر صلاحیت ابتهاج برای مدیریت برنامه توسعه نبود. او بنیانگذار این ایده بود. افزون بر این او دوست نزدیک شاه هم بود و سابقه دوستی آنها از دهه ۱۳۲۰ بود که مریم، همسر ابتهاج، ندیمه شاهدخت اشرف و دوست نزدیک او بود، و همین یکی از دلایل صدور اجازه ورود ابتهاج به محفل دربار بود. پس از طلاق ابتهاج و مریم، مناسبات ابتهاج با شاهدخت اشرف بد شد ولی او همچنان دوست مورد اعتماد شاه بود.

علاقه ابتهاج به برنامه‌ریزی برای توسعه اقتصادی مربوط به دوره رضاشاه بود یعنی زمانی که مفهوم "توسعه اقتصادی" هنوز روشن نبود. ابتهاج با مقامات علاقه‌مند درباره نیاز به آنچه وی "نقشه اقتصادی" می‌نامید، سخن گفت.^{۶۶} رضاشاه به جم، نخست وزیر، دستور داد این طرح را دنبال کند. ولی این کار به جایی نرسید تا در سال ۱۳۲۶ که دولت قوام، به ضرب فشارهای محمدرضا شاه

۶۶. خاطرات ابوالحسن ابتهاج، به کوشش علی رضا عروسی، دو جلد، لندن، ۱۳۷۰، [از این پس ابتهاج]، جلد ۱، صص. ۳۰۷-۲۹۷.

دور نمائی دیگر ۳۷۷

کمیسیون عالی برنامه‌ریزی و هیئت مدیره برنامه‌ریزی را پی نهاد، و به آنها مأموریت داد برای آماده کردن برنامه توسعه ملی تصمیمات لازم را بگیرند.^{۶۷}

ابتهاج که در آن زمان رئیس بانک ملی بود، بار دیگر به سلسله‌جنبان برنامه توسعه در ایران بدل شد، و دریافت که شاه از ته قلب با او موافق است که مسائل اقتصادی ایران جز با برنامه‌ای سنجیده و جامع که سرمایه و تخصص خارجی به آن تزریق شود، قابل اجرا نیست. دولت شرکت موريسن نودسن^{۶۸} را برای تدوین برنامه توسعه برگزید و ابتهاج را مأمور رابط با آن شرکت کرد. پس از چهار ماه -دی ۱۳۲۵ تا فروردین ۱۳۲۶- این شرکت امریکایی به درخواست ابتهاج دو برنامه توسعه را آماده کرد، یکی با بودجه‌ای ۵۰۰ میلیون دلاری و دیگری با بودجه‌ای ۲۵۰ میلیون دلاری. در ماه مرداد، قوام، نخست وزیر، ابتهاج را به لندن فرستاد تا با جان جی. مک‌کلوی^{۶۹}، رئیس بانک جهانی، درباره وام مذاکره کند. مک‌کلوی با ۲۵۰ میلیون دلار موافقت نکرد ولی قول داد پس از آنکه مجلس برنامه‌ای را به تصویب رساند و امی با مبلغی نامشخص و در حدی که ایران از عهده آن برآید، اعطا کند. اساس لایحه این برنامه گزارشی بود که مشرف نفیسی، یار ابتهاج، آماده کرده بود و حکیمی، نخست وزیر، در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ به مجلس برده بود. آن لایحه در کمیسیون ویژه برنامه به ریاست امیر اشرف افخمی مورد بحث قرار گرفت و مجلس آن را در روز ۲۶ بهمن ۱۳۲۷ و در دوره نخست وزیری ساعد تصویب کرد.^{۷۰} نخستین برنامه توسعه، که مدت آن

۶۷. ابتهاج، صص. ۳۲۷-۳۲۳؛ همچنین نگاه کنید به:

"History of Iran's Seven Year Plan: Organization, Development and Construction"
Bank Melli, Bureau of Statistics and Economic and Financial Studies, No. 98,
Tehran, Bahman-Esfand 1327.

68. Morrison Knudsen Construction Company

69. John J. McCloy

۷۰. ابتهاج، صص. ۳۲۷-۳۲۳.

۷ سال در نظر گرفته شده بود، با بودجه‌ای ۲۱ میلیارد ریالی یا در حدود سالانه ۱۰۰ میلیون دلار، در شهریور ۱۳۲۸ آغاز شد.

اما نخستین برنامه هفت ساله آن گونه پیش نرفت که شاه و ابتهاج امیدوار بودند. دولت دوام نیاورد، برنامه یاد شده را جدی نگرفتند، و ملی شدن صنعت نفت هم مانع از ورود سرمایه شد.^{۷۱} پس از برقراری دوباره درآمد نفت در سال ۱۳۳۳، ابتهاج به اطلاع شاه رساند که "با کسانی که می‌خواهند درآمد نفت را هدر دهند می‌جنگد."^{۷۲} شاه می‌دانست کجا به او نیاز دارد: "ما فکر کرده‌ایم شما در دو جا می‌توانید کار کنید، یکی شرکت ملی نفت و دیگری سازمان برنامه. نفت را شرکت‌ها اداره می‌کنند، شما در سازمان برنامه مفیدترید."^{۷۳}

ابتهاج به ستاره اصلی برنامه‌ریزی توسعه بدل شد. او سازمان برنامه را سامانی نو بخشید. او دفتری فنی به ریاست صفی اصفیا، یکی از استادان دانشگاه تهران، و دفتری اقتصادی به ریاست خداداد فرمانفرمایان، اقتصاددانی که در ایالات متحده استخدام کرده بود، پی نهاد، که هر دو نفر آنها بعدها رئیس سازمان برنامه شدند. ابتهاج از متخصصان خارجی، اغلب امریکایی و گاهی از ملیت‌های دیگر، هم برای کمک به برنامه‌ریزی و اجرا و پی‌گیری و نظارت در سازمان برنامه دعوت کرد و چنان در این کار توفیق یافت که حتی وقتی دیگر دلیلی عقلانی برای این کار وجود نداشت، باز هم هنجار رایج بود. او نه کجروی را بر می‌تافت نه اجازه می‌داد کسی در کارش دخالت کند، این قول و قراری بود که با شاه و نخست وزیر گذاشته بود. شاه به او اطمینان داده بود که می‌خواهد او

۷۱. ابتهاج، ص. ۳۲۸.

۷۲. ابتهاج، ص. ۳۳۳.

۷۳. همان.

دور نمائی دیگر ۳۷۹

سازمان برنامه را اداره کند زیرا مایل بود پول نفت را فردی نفوذناپذیر خرج کند. ابتهاج از شاه پرسیده بود: "آیا نخست وزیر شما هم همین عقیده را دارد؟" شاه گفته بود: "او کاملاً موافق است ولی با خودش حرف بزنید." زاهدی به "شرافت سربازی" اش قسم خورد و به او اطمینان داد. اما پی نهادن دولتی در دل دولت کار آسانی نبود. به ناگزیر اختلاف نظرها کم کم نمایان شد. زاهدی خواستار اقدام بود؛ ابتهاج تا زمانی که قانع نمی شد که می داند چه می خواهد بکند، دست به کار نمی شد. شاه از او می خواست کاری کند تا دفاع از او آسان شود، ولی ابتهاج چنین نمی کرد. ابتهاج مردی استثنایی بود ولی به گفته سر راجر استیونز، سفیر بریتانیا، "شهامت، صداقت و کارآیی او قابل تقدیر بود اما خلق عصبانی، بی اعتنایی به احساسات همکاران، و عزم راسخ وی به کسب اختیارات و کنترل هر چه بیشتر هزینه های عمومی بر آن می چربید."^{۷۴}

اواخر سال ۱۳۳۳ زاهدی به دردمس افتاده بود، او و دولتش در معرض اتهامات ثابت نشده فساد قرار گرفته بودند. فرهنگ سیاسی ایران به گونه ای بود که ناظر بی طرف به سختی می توانست با اطمینان خاطر در این باره تصمیم بگیرد که آیا شهرت به فساد به حقیقت نزدیک است یا نه زیرا اتهام به فساد فراگیر بود. ولی شهرت کار خودش را می کرد و دولت زاهدی، که مدتی هدف این گونه اتهام ها بود، از آن قاعده مستثنا نبود. افزون بر این، شاه هم از تغییر دولت بدش نمی آمد. او پیش از این، در بهار سال ۱۳۳۳، در حین شکوه از نامحبوب بودن دولت و شائبه های موجود، به احتمال برکناری زاهدی به طور خصوصی و جداگانه در ملاقاتی با هندرسن و استیونز اشاره کرده بود، اما پس از مواجه شدن

74. Sir Roger Stevens to the Rt. Hon. John Selwyn Lloyd, Foreign Office, January 1, 1956, PRO FO 371/120710; EP 1011/1.

با حمایت شدید این سفرا از نخست وزیر، منصرف شده بود.^{۷۵} به هر حال، تا پایان آن سال استیونز به این نتیجه رسیده بود که این دولت دوام نمی‌آورد. در ۲۵ اسفند ۱۳۳۳ زاهدی، که کاسه صبرش لبریز شده بود، احتمالاً برای به چالش طلبیدن ابتهاج، سه تن از وزاری خود را مأمور آماده کردن برنامه‌ای سه ساله کرد. روز بعد، ۲۶ اسفند، ابتهاج به حضور شاه شرفیاب شد، و شاه او را از ادامه حمایت خویش مطمئن کرد. در روز ۲۷ اسفند، زاهدی در نامه‌ای به شاه از او خواست بین وی و ابتهاج یکی را برگزیند. در روز ۲۸ اسفند شاه در پاسخ نخست وزیر نوشت که حاضر نیست ابتهاج را کنار بگذارد که توانایی‌هایی چشمگیر دارد و امیدوار است که نخست وزیر در تصمیم خود تجدید نظر کند.^{۷۶} زاهدی که متوجه شد حتی اگر اختلافاتش با ابتهاج را نادیده بگیرد، باز هم آینده‌ای ندارد، در ۱۶ فروردین ۱۳۳۴ استعفا داد.

شاه، پیش از سفری به خوزستان در ۳ فروردین ۱۳۳۴، چند بار با نخست وزیر دیدار کرد و درباره اشاره‌هایی به احتمال فساد در دولت، به ویژه در ارتباط با کمک‌های دریافتی از ایالات متحده، مذاکره کرد.^{۷۷} او به مجلس شورا و سنا اصلاحات اداری، به ویژه در زمینه میزان حقوق‌ها، را توصیه کرد تا نیاز کارمندان دولت به رشوه‌خواری از میان برود.^{۷۸} این اقدامات به شایعاتی عجیب در باره مناسبات شاه و نخست وزیر انجامید، که اغلب آنها دروغ بود، از جمله این که شاه در راه بازگشت از جنوب به امیر اسدالله علم گفته بود به نخست وزیر

75. Stevens to Foreign Office, May 27 and May 31, 1954, FO 248/1542 PE 1018/1/54G and 1018/5/56G.

68. Stevens to Foreign Office, March 21, 1955, FO 248/1554 1014/28/5S.

۷۷. روزشمار، ۲: ۴۹-۵۱.

۷۸. گاهنامه، ۲: ۷۴۶-۷۴۴.

دور نمائی دیگر ۳۸۱

توصیه کند که استعفا دهد. به گفته جهانگیر تفضلی، یکی از نزدیکان علم، زاهدی پاسخ داده بود که سوار بر تانک سر کار آمده و سوار بر تانک هم می‌رود. به گفته رضا کی‌نژاد، یکی از دوستان زاهدی که در آن جلسه حضور داشت، زاهدی به علم گفته بود نیاز به میانجی نیست، او خودش با شاه حرف می‌زند. ناصر ذوالفقاری به یاد می‌آورد که سرلشکر تیمور بختیار که در آن دوره فرماندار نظامی و فرمانده تیپ دو زرهی در تهران بود، به وی گفته بود که زاهدی با تفاخر اظهار داشته بود که اگر نخواهد برود هیچ چیز جلو دارش نیست، ولی بختیار پاسخ داده بود که اگر شاه دستور بدهد او را دستگیر می‌کند.^{۷۹} اردشیر زاهدی از پدرش شنیده بود که چون احساس می‌کند دیگر مورد حمایت شاه نیست، استعفا دادن را ترجیح می‌دهد.^{۸۰} بر اساس خاطرات ملکه ثریا، شاه گفته بود زاهدی آنقدر متکبر شده که دیگر نمی‌شود نخست وزیر باقی بماند. به هر حال، زمانی که زاهدی به شاه گفت که خسته شده است و مایل است از کار کناره بگیرد شاه به او گفته بود متأسف است از اینکه نخست وزیر تصمیم به کناره‌گیری دارد، و ثریا حیرت کرده بود.

روایت اردشیر به احتمال زیاد از همه به حقیقت نزدیک‌تر است. چند روز پیش از برکناری زاهدی، اردشیر همراه با شاه به سفری به جنوب رفته بود. در راه بازگشت از خوزستان، او و شاه با هم تخته‌نرد بازی کرده بودند و شاه از شوخی‌های اردشیر برای اینکه نگذارد او در موارد حساس درست بازی کند، لذت برده بود. آشکارا، فرایند عزل نخست وزیر آغاز شده بود، اما نشانی از مشکلی پنهانی در میان نبود.^{۸۱} شاه پس از گذراندن ۱۰ روز در خوزستان، روز

۷۹. مصاحبه با ناصر ذوالفقاری، پیشین.

۸۰. مصاحبه با اردشیر زاهدی، پیشین.

۸۱. همان؛ مصاحبه با ناصر ذوالفقاری، پیشین.

۱۴ فروردین به تهران بازگشت و روز ۱۵ فروردین به مشهد پرواز کرد، و در آنجا به زیارت حرم حضرت رضا و پرده‌برداری از مجسمه پدرش در پایگاه نظامی خراسان رفت. روز شانزدهم، سپهبد زاهدی استعفای خود را تقدیم کرد. شاه با تأسف استعفای نخست وزیر را پذیرفت و فرمانی برای قدردانی از خدمات ارزنده وی به کشور صادر کرد. سپس حسین علا، وزیر دربار را به نخست وزیری منصوب کرد. علا بیمار بود و پیش از آن مسافرتی به خارج برای معالجات پزشکی را برنامه ریخته بود. علا که رغبتی به این مقام نداشت وزرای مهم زاهدی را ابقا کرد - عبدالله انتظام، وزیر امور خارجه، علی امینی، وزیر دارایی، و سپهبد عبدالله هدایت، وزیر جنگ - و امیر اسدالله علم را به سمت وزیر کشور منصوب کرد و روز ۱۹ اسفند دولت خود را به مجلس معرفی و انتظام را در غیبت خویش قائم مقام نخست وزیر اعلام کرد و همان روز به اروپا رفت. با کناره‌گیری زاهدی دوره جدیدی آغاز گشت.

